

متن ، ترجمه و شرح خطبه توحيديه امام رضا عليه السلام

ترجمه و شرح توسط محمد شجاعى

بازافرىنى دستخط امام رضا عليه السلام توسط حميد رابعى

مشهد ، انتشارات قرآنپوم ، تير ۱۴۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زمان بیان خطبه

حضرت امام رضا(ع) در سال ۱۴۸ هجری، در شهر مدینه متولد شد، و پنجاه و پنج سال عمر کرده، و در سال ۲۰۳ هجری در خراسان وفات نموده، و سی و پنج سال در خدمت پدر بزرگوارش زندگی کرده، و از معارف و حقائق و فیوضات آن حضرت استفاضه نموده و بیست سال بعد از فوت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام که در سال ۱۸۳ هجری در بغداد واقع شد، به مقام امامت و ولایت منصوب گردید و در موارد زیاد، امام هفتم علیه السلام تصریح به خلافت و امامت آن حضرت فرموده، و به عناوین مختلف مقام ولایت او را برای خواص شیعیان خود معرفی فرموده است.

مأمون عباسی چون بر خراسان استیلاء یافته، و در سال ۱۹۸ هجری برادرش امین نیز فوت کرد، در سال ۲۰۰ هجری حضرت رضا علیه السلام را به هر مقدمه ای بود به خراسان آورد. در سال ۲۰۱ هجری به هر عنوانی بود، با اصرار تام و الزام شدید، آن حضرت را به ولایتعهدی نصب و تعیین نمود. و ظاهراً این جریان در ماه رمضان واقع شد، و چون وفات آن حضرت در ماه صفر ۲۰۳ بوده است، حدود یکسال و نیم منصب خلافتعهدی آن حضرت استمرار پیدا کرده است.

در نتیجه معلوم می‌شود که انشاء این خطبه شریف در مجلس مأمون قبل از موضوع ولایتعهدی، و در اوایل سال ۲۰۱ هجری صورت گرفته است. ما برای اثبات مقام امامت و خلافت الهی آن حضرت، با در دسترس داشتن این خطبه شریف، حاجتی به نصوص دیگر و ذکر ادله نقلی یا عقلی یا شواهد دیگر نداریم. بیان این حقائق و معارف الهی و تحقیق این لطائف عرفان و دقائق لاهوتی، آن هم بدون سابقه فکری و به نحو ارتجال، از عهده هر عارف و متکلم و فیلسوف و محقق و فقیهی بیرون، و از استطاعت بشر خارج است، مگر آن که با وحی و الهام غیبی مرتبط باشد. و افتخار هر عارف متفکری آن که بتواند حقائق و لطائف این خطبه را به آن طوری که واقعیت دارد بفهمد.

مآخذ در نقل این خطبه شریف

این خطبه در کتابهایی از کتب درجه اول شیعه ثبت شده است.

۱ - عیون أخبار الرضا؛ تألیف رئیس المحدثین شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی، متوفی ۳۸۱ هجری، مدفون به ری.

۲ - توحید شیخ صدوق رضوان الله علیه.

۳ - أمالی شیخ الطائفة الطوسی رضوان الله علیه، متوفی ۴۶۰ هجری.

۴ - مجالس شیخ المشایخ المفید، متوفی ۴۱۳ هجری.

۵ - احتجاج طبرسی أبی منصور احمد، متوفی ۵۸۸ هجری.

۶ - تحف العقول الحسن بن علی بن شعبه متوفی در نیمه دوم از قرن رابع در باب خطب امیرالمؤمنین در توحید، و بدون سند ذکر نموده است.

۷ - بحار الأنوار مرحوم علامه مجلسی، جلد دوم، ص ۱۶۹، طبع کمپانی. وی این خطبه را از کتاب توحید و عیون نقل کرده و سپس به سه کتاب دیگر نیز اشاره فرموده، و بیانات مفیدی مربوط به بعضی از جملات خطبه ذکر نموده، و به برخی از اختلافات نسخ اشاره کرده است.

ضمناً مرحوم محقق بزرگوار قاضی سعید محمد بن محمد مفید قمی شرحی حکیمانه بر توحید صدوق نوشته، و سه جلد از این شرح مخطوط، نزد این جانب موجود است، و این خطبه را در جلد اول ص ۴۷، نقل کرده و اکثر جملات آن را شرح نموده است و این کتاب از لحاظ عرفان علمی جالب توجه است.

اسناد در خطبه شریف

اسناد در این پنج کتاب بر دو نوع می‌باشد:

سند مرحوم صدوق در کتاب عیون الأخبار و توحید: یکی است. و سند شیخ مفید و شیخ الطائفه در دو کتاب نیز یکی است.

و در احتجاج بدون ذکر سند (در باب احتجاج حضرت رضا علیه السلام) نقل شده است. و ما احتیاجی به معرفی مقامات بالای شیخ صدوق رئیس المحدثین، و شیخ المشایخ مفید رضوان الله علیه، و شیخ الطائفه الإمامیه محقق طوسی نداریم.

نجاشی گوید: محمد بن علی بن بابویه کان جلیلاً حافظاً للأحادیث بصیراً بالرجال ناقداً الأخبار لم یر فی القمیین مثله فی حفظه و کثره علمه.

و در رجال شیخ در حق شیخ مفید گوید: محمد بن الحسن أبوجعفر شیخ الطائفه رئیس الإمامیه جلیل القدر عظیم المنزله ثقة عین صدوق عارف بالأخبار والرجال والفقہ والكلام والاصول والأدب.

و اما استاد و شیخ مرحوم صدوق در دو کتاب، محمد بن الحسن بن احمد بن الولید القمی: نجاشی گوید - جلیل القدر عارف بالرجال موثق به.

و اما شیخ مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی رضوان الله علیهما، الحسن بن حمزه بن علی بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین علیه السلام، نجاشی گوید: کان فاضلاً أديباً فقیهاً ورعاً له کتب أخبرنا بجمع کتبه و رواياته جماعة من أصحابنا منهم الشیخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، و مات سنة ۳۵۸ هجری.

و فوت محمد بن الحسن بن الولید در سال ۳۴۳ هجری است و چون در این اسناد، در هر یک دو فرد از آخر آن اسناد را که از علماء و محدثین درجه اول شیعه هستند، شناختیم، حاجتی به بحث از سایر رجال سند نداریم. گذشته از این در امثال این کلمات که در سطح اعلاى علم و معرفت و دقت است، افرادی علاقه به ضبط و حفظ و روایت آنها را پیدا می‌کنند که خود نیز از بزرگان اهل معرفت و تقوی و علم باشند، و هرگز محدثین و افراد عادی، توجه و علاقه ای به چنین احادیث و کلماتی پیدا نکرده و بلکه از استفاده و فهم آنها نیز محرومند.

به اضافه اتقان و احکام متن خطبه که صدور آن از مهبط وحی و علم، قطعی است - آفتاب آمد دلیل آفتاب. چنان که در اکثر خطبه ها و کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اکثر ادعیه وارده از حضرت سجاد علیه السلام این معنی مسلم و نزد اهل معرفت و بصیرت روشن و واضح است.

رئیس المحدثین صدوق و خطبه

به طوری که علمای رجال و محدثین و محققین تصریح کرده اند: شیخ بزرگوار، صدوق؛ از لحاظ ثبت و ضبط و حفظ و امانت در روایت و دقت در نقل کلمات احادیث، برتری و امتیازاتی بر دیگران داشته است و از این لحاظ روایات او را مورد وثوق و اطمینان قرار می‌دهند. آری! صدوق رضوان الله علیه همه اهتمام و کوشش خود را در ضبط و حفظ و دقت کامل در روایات مبذول داشته، و به سایر قسمت‌ها صرف وقت نمی‌کرد.

و از این جهت روایات او را که با روایات دیگران مقایسه نماییم، دقیق تر و مضبوط تر می‌یابیم، و حتی برخی از علماء و محدثین عقیده دارند که احادیث صدوق رضوان الله علیه مورد وثوق و اعتماد است، و او به خاطر شدت اهتمام به ضبط و اطلاع و معرفت به رجال هرگز روایات ضعیفی را نقل نمی‌کند، و حتی کتاب من لایحضره الفقیه او را به سایر کتب اربعه مقدم شمرده و ترجیح می‌دهند. و در مورد خطبه توحید از حضرت رضا علیه السلام، این معنی را اگر به دقت بررسی و تحقیق کنیم، در خواهیم یافت.

آنچه مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی در امالی خودشان نقل می‌کنند، با نقل شیخ صدوق در جزئیات و خصوصیات اختلاف دارد، و شیخ طوسی همان روایت شیخ مفید را نقل کرده است، و شیخ مفید یا از مشایخ ایشان خطبه را تا حدودی تلخیص کرده، و بلکه برخی از جملات و یا کلمات را که از فهم عموم بیرون است حذف و یا تبدیل نموده است و یا به خاطر نبودن قدرت ضبط و حفظ، قهراً این تغییرات پیش آمده است.

به هر صورت ما در این جا از روی نقل و روایت شیخ صدوق، آن هم از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام که به عنوان آن حضرت تألیف شده است به ترجمه و شرح خطبه خواهیم پرداخت؛ و ضمناً همین خطبه شریف در کتاب تحف العقول با مختصر تلخیص در (ص ۶۱، ط تهران) به حضرت امیرالمؤمنین نسبت داده شده، و با این که مؤلف تحف العقول معاصر با شیخ صدوق است، ولی دقت و اهتمام شدید صدوق در نقل روایت محسوس است.

موارد ضبط خطبه شریف

- ۱ - در کتاب عیون الأخبار، باب ۱۱، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی التوحید (خطبه الرضا علیه السلام فی التوحید).
- ۲ - در کتاب توحید (باب التوحید و نفي التشبيه) باب ۲، موافق با همان سند و متن عیون الأخبار ذکر شده است.
- ۳ - در کتاب أمالی شیخ بزرگوار مفید رضوان اللّٰه علیه، در مجلس ثلاثین، و با سند مخصوص خود، و با اختلافات جزئی، نقل شده است.
- ۴ - در کتاب أمالی شیخ الطائفة (در جزء اول، همان سند و متن را از شیخ مفید نقل کرده است).
- ۵ - در کتاب تحف العقول که معاصر صدوق است، خطبه را بدون سند و با مختصر اختلاف با عیون الأخبار، به عنوان خطبه ای در توحید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند.
- ۶ - در کتاب احتجاج طبرسی (باب احتجاج الرضا علیه السلام) خطبه را با حذف سند، و مطابق عیون نقل کرده است.
- ۷ - در بحار الأنوار، جلد دوم (باب جوامع التوحید) طبع اول، کمپانی، ص ۱۶۹، خطبه را از عیون و توحید نقل می‌کند.

حکله نو حاکمه

حدیثا محمد بن الحسین بن احمد بن الولید رضی الله عنه قال حدیثا
محمد بن عمرو الکاتب عن محمد بن دناک الطرمی، عن محمد بن یحییٰ دناک
المدنی صاحب الکتاب یحده قال حدیثا محمد بن یحییٰ بن عمرو
بن علی بن اسحاق علیه السلام قال سمعت ابا الحسین الرضا علیه
السلام یقول بهذا الکلام عند المأمور فی الواحد

قال یحییٰ بن دناک ورواه اول ابی حمزة محمد بن عبد الله الطوسی قوله
لهم و حالا لیسکتم عن القاسم بن ابی جعفر الطوسی عن المأمور لما
أدبک ان یسبح الرضا علیه السلام علی هذا الأمر، جمع ین هاسم،
فقال ان أدبک ان یسبح الرضا علیه السلام علی هذا الأمر من
سبح، فسیده یو هاسم، و قالوا ان اول دخل حاهلا لیس له یکر
یکثر الیلاهی فاسم الله دخل نا یا فی من حقه ما یسبح به علیه،
فسم الله فانه، فقال له یو هاسم، نا انا الحسین، اکسک الصبر،

وَاصْبِرْ لِمَا سَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَاصْبِرْ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْرُومِ، فَاصْبِرْ مَا
لَا يَكْفُرُ مَطْرُوفًا، بِمِثْقَلِ حَبَّةٍ مِنْ تِينٍ، وَاصْبِرْ مَا لَمْ يَكُنْ لَكَ عَلَيْهِ
إِلَافَةٌ، وَاصْبِرْ عَلَى سَهْوِ النَّاسِ، وَاصْبِرْ مَا لَمْ يَكُنْ لَكَ عَلَيْهِ

محمد بن یحیی گفت شنیدم از امام رضا (علیه السلام) که نزد مأمون درباره توحید چنین می فرمود و نیز از قاسم بن ایوب علوی شنیدیم که وقتی مأمون خواست امام رضا (علیه السلام) را برای ولی عهدی بر گزیند بنی هاشم را گرد آورد و گفت من می خواهم رضا را پس از خود بر این کار بگمارم بنی هاشم بر او حسد ورزیده (۲۰) و گفتند ای ابو الحسن بر منبر برو و (مطالبی را در شناخت خداوند به عنوان) شاخص و نشانه بر ایمان بیان دار تا بر آن پایه، خداوند را عبادت کنیم

آن حضرت (علیه السلام) بر منبر شد و متفکرانه نشست و سر به زیر قدری سکوت کرد و آن گاه حرکتی به خود داد و برخاست و سپاس خدا گفت و بر او ثنا فرستاد و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش درود گفت و آن گاه فرمود

اَوَّلُ حَاكِهِ اللَّهُ مَعْرُوفُهُ وَ آخِرُ مَعْرُوفِهِ اللَّهُ وَ حَاكِهِ

آغاز بندگی خدا، شناخت اوست و پایه شناخت او یکتا دانستن اوست

در این باره که آغاز بندگی خدا شناخت اوست در مقدمه کتاب توضیح داده شد اما این که چرا پایه و اساس شناخت خداوند، توحید اوست، به این دلیل است که همه اسماء و صفات او، مظهر و تجلی وجود یکتا و نامحدودی هستند که همه کمالات را به طور نامحدود و مطلق داراست

عقل و شعور آگاه برای وجود نامحدود بیش از یک مصداق نمی شناسد زیرا اگر وجودی نامحدود شد جای برای وجود دیگر باقی نمی گذارد در کنار وجود نامحدود جای برای وجود مستقل دوم نخواهد بود چرا که فرض وجود دوم با نامحدود بودن موجود اول سازگار نیست و پذیرش وجود دوم به معنای محدود کردن وجود اول است که نامحدود می باشد وقتی از حقیقت وجود سخن می گوئیم در ذات خود دو چیز را داراست بی نهایت بودن وحدت زیرا چیزی را بتواند وجود هستی را محدود کند،

وجود ندارد تنها چیزی که ممکن است بتواند هستی را محدود کند نیستی و عدم است و نیستی وجود ندارد که تا بتواند وجود هستی را محدود کند چرا که اگر چیزی به اسم عدم و نیستی وجود داشته باشد دیگر نیستی و عدم نیست بلکه هستی و وجود است که در این صورت نمی تواند محدود کننده هستی باشد به عبارت دیگر نمی توان برای وجود، مرز و کرانه ای تصور کرد که هستی در آنجا به پایان برسد و از آنجا به بعد نیستی و عدم باشد بنابراین وجود در ذات خود نامحدود است و چیزی نمی توان او را محدود کند و چون بی نهایت است جایی برای شریک و وجود دوم باقی نمی گذارد

پس وجود همان طور که در ذات خود بی نهایت است، در ذات خود وحدت دارد خداوند آن ذات نامحدود و واحدی است که همه کمالات را به طور نامحدود داراست هرگونه شناختی از خداوند همان طوری که در فقرات بعدی خواهیم دید مبتنی بر نامحدود بودن و وحدت مطلقه است پس به فرمایش حضرت رضا (علیه السلام) اصل و سنگ بنای شناخت خداوند، یکتا دانستن اوست اما یکتا به معنای که توضیح دادیم، یعنی او یگانه ای است که امکان شریک دومی برای او نیست و ذات احدی و بی نهایت او جای برای وجود دیگری در کنار او نخواهد گذاشت

**و نظام بوحده الله بعالیه الکفایه عن اسفاده العوار ار کل
کله و موصوف و مملوه و سفاده کل مملوه ار له حاله لیس بکله
ولا موصوف**

و نظام یگانه دانستن او نفی صفت ها از اوست، زیرا عقل ها شهادت می دهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است و هر مخلوقی گواهی می دهد که او را آفریننده ای است و آن آفریننده صفت و موصوف نیست

معرفت حقیقی نسبت به خداوند تبارک و تعالی مبتنی بر یکتا دانستن او به معنایی است که گفته شد و حال حضرت می فرماید نظام توحید الهی مبتنی بر نفی همه صفات از اوست

ذات خداوند را می توان در دو مرتبه در نظر گرفت مرتبه نخست ملاحظه ذات با کثرت همه اسماء و صفات اوست که این مرتبه را مرتبه احدیت می گویند وقتی خداوند را به اعتبار اسماء و صفاتش که عین ذات او هستند در نظر بگیریم، یعنی ذات به همراه صفات، مرتبه احدیت خداوند را لحاظ کرده ایم اما وقتی که در مرتبه

خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام

کامل تر، ذات را بدون هیچ گونه کثرتی ملاحظه کنیم و صرف و محض ذات را بدون اسماء و صفات در نظر بگیریم، به این مرتبه احدیت می گویند که کمال توحید و نقطه اوج آن است

پس در مرحله احدیت است که ما همه صفات را از ذات نفی می کنیم و ذات خالص بدون هیچ صفت و کثرت اسمایی را در نظر می گیریم

مقام نفی صفات و احدیت، لحاظ ذات خداوند قبل از هرگونه تجلی و ظهور است و مقام و احدیت، لحاظ ذات، بعد از تجلی و ظهور به اسماء و صفات حسناى اوست پس در این مقام ذات و صفات عین یکدیگرند

هر چند مقام و احدیت نیز توحید است اما کمال و اوج توحید، مرتبه احدیت است که در آن صفات را از ذات نفی کرده و فقط ذات احدی را بدون هیچ گونه تجلی صفات و کثرت اسمایی در نظر گرفتیم در این مرتبه است که به اخلاص در توحید نائل شده ایم زیرا تمام مفاهیم مغایر با ذات یگانه و نامحدود و مطلق، حتی قید نامحدود و مطلق را کنار گذاشته ایم اما چرا خداوند در قرآن کریم برای خود اوصاف زیادی را ذکر کرده است از آن جا که خداوند وجود نامتناهی و نامحدود است؛ صفات او که تجلی و مظهر ذات بی نهایت او هستند، عین چیزی زاید بر ذات او یا خارج از ذات او یا عارض بر ذات او نیستند بلکه صفات او عین ذات او نامحدود و عین یکدیگر هستند و قابل تفکیک و جدا شدن از ذات نیستند تا محدود شوند

چنان چه اوصاف هر یک از ما هم مانند علم و حیات، قدرت و اراده، هیچ کدام از ذات ما و جدا از یکدیگر نیستند بلکه عین ذات ما و عین یکدیگرند

بنابر این بیان صفات برای خداوند به منظور سهولت و امکان شناخت آن ذات نامحدود است به طوری که بدون بیان آن صفات، ذات بی نهایت و غیبی او شناخته نخواهد شد

محدودیت ما و محدودیت فکر و عقل ما از یک سو و نیاز ما از شناخت خداوند، از سوی دیگر ایجاب می کند تا برای فهم آن ذات نامتناهی و برای تفهیم و تفهم صفات و اسماء که حاکی از جلوه ها و ظهورات گوناگون آن ذات یکتاست، بیان شوند پس مرتبه اسماء و صفات مرتبه ای ثانوی برای شناخت ظهورات و تجلیات آن ذات غیبی و نامحدود است و او بدون این ظهورات و تجلیات اسم و رسم و صفتی ندارد و قابل شناخت نیست

بکاربردن صفات و اسماء درباره خداوند به هیچ وجه محدودکردن ذات حق تعالی و جدا کردن آن صفات از ذات و از سایر صفات نیست بلکه استعمال هر صفتی عین استعمال ذات و تمامی او می باشد چرا که هر یک از صفات او عین ذات او نامحدود است

به طور کلی صفت چیزی جز ظهور ذات نیست چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره او می فرماید لیس لصفته حد محدود(۲۱)؛ صفت او حد محدودی ندارد

در این قسمت حضرت (علیه السلام) برای این حقیقت که توحید به معنی حقیقی آن نفی صفات از پروردگار متعال است استدلال می کنند به این که صفت و موصوف، مخلوق و نشان دهنده محدودیت هستند

توصیف یک موجود زمانی ممکن است که ما به نوعی به او احاطه علمی پیدا کنیم و بخواهیم با ادراکی که نسبت به او پیدا کرده ایم او را با صفتی تعریف کنیم به طور کلی تعریف یک موجود یعنی بیان حدود وجودی آن موجود و لازمه بیان حدود وجودی یک موجود احاطه برآن و محدود کردن آن است بنابراین هر جا پای صفت و موصوف در میان باشد، پای محدودیت، قید و در نتیجه مخلوق بودن نیز در میان است از آن جا که خداوند وجود نامحدود و بی نهایت است، قابل احاطه علمی و قابل محدودیت و قید نیست بکاربردن صفات درباره او از دو جهت مستلزم محدود و مقید کردن اوست

اول این که هر صفتی در ذات خود وابسته و نیازمند موصوف خود است بدون موصوف، صفت ظهور و وجودی نخواهد داشت و قابل شناخت نخواهد بود

دوم این که موصوف نیز هنگامی به صفتی شناخته می شود که محدود و مقید باشد زیرا همان طور که گفتیم توصیف چیزی مستلزم نوعی احاطه برآن و محدود و مقید کردن آن است لذا اگر چیزی توصیف شد، خود به خود از محدود بودن، مقید بودن، مخلوق بودن و خالق داشتن خود خبر می دهد و این خالق در ذات خود، دیگر صفت و موصوفی نخواهد بود زیرا در این صورت او نیز محدود است و توان خلق چیز دیگری را نخواهد داشت به عبارت دیگر داشتن صفات زائد بر ذات جدای از آن با خالقیت سازگاری ندارد

امام صادق (علیه السلام) خطاب به مردی که گفت الله اکبر، خداوند بزرگ است فرمود خداوند بزرگتر از چه چیزی است او گفت از همه چیز، حضرت فرمود او را محدود کردی مرد گفت پس چگونه بگویم فرمود بگو خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود (۲۲)

وقتی خداوند را بزرگتر از چیزی دانستیم، در واقع آن چیز را در مقابل وجود نامحدود خداوند و مستقل از او قرار داده ایم و این خود محدود کردن وجود نامحدود خداوند است

و ساهده كل كه و موكوف بالافرار و ساهده الافرار بالهد و ساهده الهد بالامساح مر الادر الممسح مر الهد

و شهادت هر صفت و موصوفی به نزدیک شدن یکی از آن ها به دیگری است و نزدیک به هم بودن گواه پیدایش است و پیدایش، گواه بر امتناع از ازلیتی است که از پیدایش امتناع دارد

همان طور که صفت و موصوف به محدودیت و مخلوق بودن خود شهادت می دهند به نیاز و وابستگی خود به یکدیگر و نیاز به نزدیک شدن و اقتران به یکدیگر شهادت می دهند موصوف بدون صفت به کمال نخواهد رسید همان طور که نفس ما پس از دریافت صفتی مانند علم در خود رشد و قدرتی جدید می یابد که بدون آن صفت چنین چیزی را نداشت

صفت نیز بدون وجود موصوف و بدون نزدیک شدن به آن وجود و تحقق نخواهد یافت پس هر دو محتاج و هر دو محدود و هر دو مخلوق هستند همین نیاز به یکدیگر و این که موصوف پس از نزدیک شدن به صفت، متصف به وصف جدید می شود، نشان می دهد که هر دو حادث هستند و در وجود خود نیازمند به خالق و کسی هستند که به آنها وجودشان را اعطا کند پس نمی توانند قدیم و ازلی باشند زیرا قدیم و ازلی بودن، با حادث بودن، سازگار نیست و موجود ازلی به هیچ وجه حدوث و خلق شدن را قبول نمی کند و محال است چیزی که ازلی و نامحدود است حادث و مخلوق باشد

فلسر الله عرف مر عرف بالسهه كاه و لا ساه و حد مر اكسهه و لا جمعك اكاد مر ملك و لا به كدو مر ناه و لا كمد كمده مر اساده اله

خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام

پس خدا را نشناخته است کسی که او را به تشبیه کردن ذاتش به چیز دیگر بشناسد و کسی که می خواهد ذات او را بشناسد، به توحید او نرسیده است (او را یگانه نشمرده است) و به حقیقت او نرسیده است کسی که او را به چیزی مثال زند و او را تصدیق نکرده است کسی که او را متناهی بداند و او را قصد نکرده است کسی که به سوی او اشاره کند

در این فقره حضرت پنج راه از راه های شناخت را در مورد خداوند بی اثر و عقیم می داند که عبارتند از تشبیه خداوند به چیزی؛ رسیدن به حقیقت و کنه ذات او؛ تمثیل و او را مثل چیزی قرار دادن؛ متناهی دانستن او؛ اشاره کردن بسوی او

زیرا کارایی این پنج وسیله فقط در مورد موجودات محسوس و محدود است در حالی که خداوند وجود غیر مادی و نامحدود است و با هیچ یک از این پنج وسیله قابل شناخت نیست

نمی توان او را به چیزی از مخلوقاتش در جهان و خصوصیات ظاهری تشبیه کرد تا در نتیجه نسبت به او معرفت یعنی شناخت جزئی و دقیق حاصل شود از طرفی توحید ذات یکتا و نامحدود او با اکتناه و درک حقیقت نامتناهی او سازگاری ندارد به عبارت دیگر اکتناه موجود نامحدود امکان پذیر نیست و توحید یکتا و بی نظیر دانستن آن ذات بی نهایت و جداکردن او از مخلوقات محدود است

مثال آوردن برای او نیز با وجودی که حقیقت ذات او غیرقابل ادراک است، کاری باطل و عقیم است کسی که او را نامتناهی و محدود بداند در حقیقت او را تصدیق نکرده است چرا که تصدیق به معنای حقیقی زمانی درست است که نامحدود و نامتناهی بودن او را بپذیرد خدای محدودی که قابل اشاره باشد مطلوب و محدود انسان و اله و مقصود او نمی تواند باشد

و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله

و او را قصد جدی نکرده است کسی که او را تشبیه نماید و برای او خواری (فروتنی) نکرده است کسی که او را تجزیه کند و او را اراده نکرده است کسی که او را توهم کند

در مقدمه توضیح دادیم که آنچه اله و مقصود و محبوب و مطلوب انسان است، اله یکتای بی نهایتی است که همه کمالات را به طور مطلق و به طور ذاتی در وجود خود دارد آری تنها چنین الهی است که انسان می تواند و می خواهد در برابرش خواری و کوچکی کند او را طلب نماید و اراده وصول به او را داشته باشد

بنابر این اگر کسی خدا را به چیزی از مخلوقاتش تشبیه کند، او را کوچک کرده و چنین خدایی برای انسان آن عظمت و جلالت مطلوب را ندارد و نمی تواند مورد قصد و عنایت انسان باشد هم چنین اگر خدا را به اجزای مختلف تقسیم کند او را محتاج و ضعیف کرده است و این با عظمت بی انتهای خداوند سازگاری ندارد و شایسته نیست در مقابل چنین خدای محتاج و ضعیفی تذلل و کوچکی کرد هم چنین خدایی را که بتوان توهم و خیال کرد موجودی محدود و محتاج است که مطلوب انسان نیست

ک م ر و ف — همه مکسوخ و کرامت سواه معلول

هر چیزی که به خودش شناخته شود ساخته دیگران است و هر چیزی که در غیر خود استوار است، معلول است

معرفی یعنی شناخت جزئی یک چیز از جهت خصوصیات و آثار آن

موجودات از لحاظ نحوه وجودشان دو دسته اند جوهر و عرض

جوهر موجودی است که در وجودش مستقل است و نیازمند به وجود دیگری نیست مانند اجسام و عرض که در وجودش وابسته و نیازمکنده به یک وجود دیگر است مثل سفیدی، شادی، غم و سایر کیفیت ها و صفات

جوهر از آن جهت که در وجودش مستقل است برای شناخته شدن نیز نیازمند به غیر خودش نیست و می توان به طور مستقیم و بدون واسطه آن را مورد شناسایی قرار داد و بر خصوصیات و آثار آن اطلاع پیدا کرد مثلا جنس و ترکیبات آن و یا قابلیت ها و محدودیت هایش را شناخت چنین موجودی که می توان آن را با خودش مورد شناسایی قرار داد و به خودی خود (بنفسه) قابل احاطه فکری است محدود و در نتیجه مصنوع است به عبارت دیگر نمی توان او را نامحدود دانست زیرا موجود نامحدود قابل احاطه فکری نیست و شناخت ذات و کنه او ناممکن است اما عرض نه تنها در وجودش وابسته و محتاج دیگری است بلکه بدون ظهور خواص و آثار هم نیازمند غیر خودش می باشد لذا وجودش یک وجود بسیار ضعیف و معلول و ناقص است حضرت رضا (علیه السلام) در این جا خداوند را منزله از این دو نحوه وجود محدود و معلول می داند خداوند تبارک و تعالی هر چند قبل معرفت به صفات و اسماء پاکش می باشد ولی هیچ گاه نمی توان به او احاطه عقلی و فکری پیدا کرد

کس لاله سدر حله و بالعمول همه معرفه و بالکراهه سس جهه

به کارهای دقیق او براو استدلال می شود و بوسیله عقل ها شناخت او محکم می شود و با فطرت حجت او ثابت می شود

مصنوع یعنی چیزی که با دقت و علم و ظرافت ساخته شده باشد و صنع عملی است که از روی دقت و علم و ظرافت انجام شود هزاران سال است که دهها میلیون انسان در هزاران دانشگاه و مرکز علمی مشغول مطالعه ساختار دقیق و پیچیده مصنوعات خداوند هستند و هر روز به رمز و راز و قانون جدیدی در ساختار آن ها پی می برند همه آنها با سراسر وجودشان فریاد می زنند که ما مخلوق و مصنوع خالق قادر، حکیم، علیم و عظیم هستیم که علم و قدرت او را پایانی نیست(۲۳)

عقل نیروی کشف حقایق و قوانین عالم و تشخیص خیر و شر است معرفت خداوند با نیروی عقل در وجود انسان استحکام می یابد و با قلب و وجود انسان گره می خورد دلایل روشن الهی با فطرت و ذات پاک انسان ثابت می شود

حَلُوَ اللهُ الْجَلِيَّ حَاجِبٌ سَهْوٌ وَسَهْمٌ وَمَا سَهُ لَنَا هَمٌّ مَعْدُومٌ أَسْهَمٌ

خداوند مخلوقات را به صورت حجابی میان خودش و آنان آفریده است و جدا شدن او از آنان به فرق داشتن او در چگونگی تحقق مخلوقات است

خداوند وجود مطلق و بی نهایت است او نور آسمان ها و زمین است (۲۴)

وجود او و نور او همه چیز و همه جا را احاطه کرده است(۲۵) او نه تنها از رگ گردن به ما نزدیک تر است (۲۶) بلکه از خود ما به خود ما نیز نزدیکتر است و این نزدیکی اختصاص به انسان ندارد بلکه هر جا رو کنیم جلوه و وجه او نمایان است(۲۷)؛ این نمایان بودن به قدری عمیق و وسیع و شفاف است که خود قرآن کریم فقط خداوند را ظاهر معرفی می کند(۲۸)

اما چون ظرفیت ما برای ادراک این نور مطلق و این وجود بی نهایت بسیار کم است، او با تجلی در جلوه ها و مظاهر خلقی و محدود، خود را به ما می نمایاند و همین جلوه های خلقی و محدود، حجاب بین ما و آن وجود بی نهایت و نور مطلق است

ما هر چه را می بینیم و با هر چه سر و کار داریم همه و همه مظاهر مقید و مخلوقاتی هستند که هر یک حدود وجودی خاص خود را دارا هستند و مانع و حجابی برای آن بی نهایت می باشند بنابراین آنچه بین خداوند به عنوان وجود و نور نامحدود از یک سو و خلق او به عنوان وجودات محدود و مقید حائل شده همان محدودیت و قید خلقی مخلوقات است

اما علاوه بر این حجاب بیرونی یعنی خارجی حجاب دیگری در درون موجودات هست که همان انیت و کیفیت تحقق و هستی مخلوقات هست خداوند و مخلوقاتش در مفهوم وجود نور بودن مشترک هستند اما آنچه حقیقت وجود و نور بودن در خدا را از معنای وجود و نور بودن در مخلوق جدا می سازد و تفاوت این دو را روشن می نماید، انیت مخلوقات یعنی نحوه تحقق هستی و وجود در آنهاست خداوند وجود بی نهایت ازلی و ابدی است که غنی مطلق و قائم به ذات خویش است

ولی انیت تحقق هستی در مخلوقات به نحوه محدودیت، فقر و ربط و وابستگی به حق می باشد و همین انیت مخلوقات است که عامل مفارقت حق تعالی از آنها در معنا و حقیقت وجود است و همین کیفیت هستی حجاب بین انسان با معشوق و محبوب مطلق است

پس برای توجه به وجود مطلق و تقرب به نور مطلق باید فکر و دل را از این دو حجاب و آلودگی های مربوط به هر کدام پاک کرد تا قلب ما از تابش دائم آن نور هم چنین فضل و فیض او بیشتر بهره مند می شود و محدودیت ها و ضعف های وجودی ما رفته رفته برطرف گردد

الله همزله کمال الانعکاس الکا و ابر اسکاد فلونا کما بطر ها
الکا حه پوره اسکاد العلوم حه الود فکرا ال مسکر العکمه
و کسر ادوا حه معله سر فکسک

اله من کمال بریدن از خود را به من ببخش و چشمان دل ما را به نور نگاه به خود نورانی کن تا اینکه چشمان دل ما حجاب های نور را پاره کند و به معدن عزمت متصل گردد و ارواح ما عز قدس تو بییوندد

و اسکاوه انا هم کلرکله ار لا اسکا له لبر کل مسکا حه
اسکا حره و اسکاوه انا هم کلرکله ار لا اسکاوه لساکده
الاکوام باه المودر

و آغاز کردن خدا به آفرینش آنان دلیل است بر این که او را آغازی نیست زیرا کسی که اول اول ایجاد شده از آغاز کردن (ایجاد) دیگری عاجز است

و این که او به مخلوقات آلات (ابزار) داده دلیل است بر این که در خود او هیچ آلتی وجود ندارد زیرا آلات (و ابزار) به نیازمندی به کارگیرنده آنان گواهی می دهند

در ادامه فقره قبلی که اختلاف و انبیت خالق و مخلوق را مطرح فرمودند؛ در این به دو جهت از جهات اختلاف اشاره می فرمایند

۱ خداوند که هستی مطلق و بی نهایت است ازلی است و کسی او را به وجود نیاورده است

فرض قبول این که کسی او را به وجود آورده است با محدودیت و مخلوق نبودن او برابر است زیرا کسی که خود در خلقت نیاز به غیر دارد و غیری او را ایجاد و آغاز کرده باشد، قادر نیست که به طور مستقل مخلوقی دیگر را ایجاد و آغاز نماید بنابراین همین که مخلوقات همگی دارای آغازی هستند و در وجود و شروع حیاتشان به خالق هستی وابسته اند، نشان دهنده این حقیقت است که خالق آنها خود آغازی نداشته و در وجودش هرگز محتاج و وابسته به غیر نبوده و نیست

۲ هم چنین هستی مطلق و نامحدود نمی تواند محتاج و نیازمند به کسی یا چیزی باشد

احتیاج به کسی یا چیزی عین فقر معلولیت و محدودیت است نیاز مخلوقات به داشتن آلات و ابزار گوناگون، حاکی از فقر و محدودیت آنهاست نیاز وجود مطلق و هستی نامحدود به ابزار و آلات، با مطلق و نامحدود بودن آن منافات دارد او مخلوقات را محتاج به ابزار و آلات خلق کرد تا دلالت کنند که خالق آنها هیچ نیازی به مخلوق ندارد چرا که داشتن آلات و ابزار نشانه فقر و نیاز است و هستی مطلق از چنین نیازی مبرا است و وجود ابزار و آلات در او بیهوده است

فاسماوه سسر و اسماله بههم و کاه جهه و کله بفرع سه و سر حله و عوده بکد لما سواه

و نام های او بیانی روشن (از حقایق پوشیده) است، و کارهای او فهماندن است و و ذاتش حقیقت است و کنه او فاصله بین او و مخلوقاتش است و مغایرت او با موجودات دیگر با محدود بودن آنها معلوم می شود

اسم عبارت است از صفتی در ذات هر گاه ذاتی دارایی و توان خود را به شکل و اشکال گوناگون ظهور دهد از هر یک از این اشکال و جلوه ها به اسم تعبیر می شود پس اسم یک از تجلی و ظهور یک حقیقت است نه یک لفظ مثلا وقتی شخصی (ذاتی) با کسب دانش مزین به صفت علم شد و علم جزء حقیقت او شد، نام عالم را بر او می گذارند یا کسی که مجهز به هنری شد به نام آن هنر که اکنون با ذات او یکی گشته است معروف خواهد شد مثلا نقاش، نجار، خطاط، که ایها حاکی از ذاتی می کنند که در حقیقت و وجود خود به صفتی مجهز و مسلح شده است که عبارتند از نقاشی، نجاری و خطاطی و الفاظ نقاش، نجار و خطاط در حقیقت اسم الاسم هستند و اسم حقیقی همان مهارت و دارائی ذاتی هنرمند است که نهاد وجود اوست این الفاظ حاکی از قدرت ها و مهارت های درونی هنرمند است و در واقع ما را به دارائی ها و توانایی های ذاتی او دلالت و راهنمایی می کنند

در مورد حق تعالی نیز که هستی مطلق و کمال مطلق است و بدون این که در وجود به کسی وابسته باشد، دارای همه کمالات به طور مطلق است، چنین است اسما، گوناگون او همگی تعبیری از حقیقت اوست یعنی تبیین کننده و حاکی از دارایی ها و کمالات نامحدود اوست

افعال و ظهورات گوناگون او و جلوه های بی پایان و متنوع او معرف او هستند تجلی ها و کارهای او قدرت، علم، حکمت، حیات، اراده، رحمت و سایر صفات نامحدود او را به ما می فهماند و معرفت او را برای ما ممکن می سازد

ذات او عین حقیقت و هستی است که وجود مطلق و نامحدود قائم به خود است کنه و حقیقت او با مغایرت با مخلوقاتش آشکار می گردد و مغایرت او با مخلوقاتش از راه محدودیت و فقر و معلولیت مخلوقاتش ظهور می یابد ذات او از همه جهات نقص و نیاز و وابستگی و محدودیت که در مخلوقاتش است مبراست هر چه بیشتر درباره مخلوقات او از راه فهم دقیق کمالات آنها تفکر و تعمق کنیم، بیشتر به حقیقت بی پایان و نامحدود و غیر مقید آن کمالات در خالق آنها پی می بریم و از راه درک حدود وجودی و فقر آنها، به نامحدود بودن و غنی مطلق بودن او معرفت می یابیم

فد حهل الله مر اسوکهه و فد سده مر اسماء و فد احگاه مر اسسه

پس به تحقیق به خدا جاهل گشته، کسی که بخواهد او را توصیف کند و تجاوز به حقوق او را اختیار کرده کسی که بخواهد به او احاطه پیدا کند و خطا کرده است که بخواهد به کنه (و ذات) او برسد

اراده توصیف کامل حق نشانه جهل توصیف کننده است زیرا همان طوری که قبلا گفتیم توصیف یک چیز به طور کامل نیازمند احاطه علمی به آن چیز است و هیچ کس چنین احاطه ای به گونه ای که بخواهد او را توصیف کند ندارد و اراده چنین چیزی حاکی از جهل به اوست

هم چنین کسی که بخواهد به او احاطه کند و او را مشمول به احاطه خود قرار دهد، به ساحت مقدس او و عظمت بی پایان او و وجود نامحدود و مطلق او و ذات غیر قابل احاطه او، بی ادبی و جسارت و ظلم کرده است چنین کسی متجاوز به مقام الوهیت و وظایف و ادب بندگی خویش است

تمنای رسیدن به کنه او و درک ذاتش نیز خطایی در معرفت او و حق اوست زیرا وجود او نامحدود و ذات او غیر قابل دسترس است

**و مر قال کف حد سهه و مر قال له حد کله و مر قال حد حد
و حد و مر قال حد حد کله و مر قال الام حد براه و مر قال حاد حد
کاه و مر کاه حد کاه**

هر کس گفت چگونه است وی را تشبیه کرد و هر کس گفت چرا برای او علت قائل شده است آن که گفت کی او را زمان مند ساخت و هر کس که گفت در چه چیز او را در ضمن چیز دیگری قرار داده است و هر کس که گفت تا به کی او را پایان دار شمرد و آن که گفت تا کجا او را متناهی ساخت و هر کس که او را متناهی شمرد برای او پایانی در نظر گرفته است

وقتی با وجود مطلق و نامحدود روبه رو می شویم عقل سلیم به ما حکم می کند که به عجز خود در معرفت حقیقت او و حق معرفت او اعتراف کنیم چنان که بالاترین مظهر او و خلیفه اعظم او یعنی وجود مقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در دعایش به حضرت حق چنین اعتراف می کند ما عرفناک حق معرفتک (۳۰)؛ آن طور که حق و شایسته معرفت توست، تو را نشناختیم

بنابراین باید از پرسش های جاهلانه و منافی با عظمت حضرت حق خوداری کنیم زیرا با هر یک از پرسش ها او را محدود و به ساحت مقدس او بی ادبی کرده و جهل و کج فهمی خود را آشکار کرده ایم بعضی از این پرسش ها که انسان تحت تأثیر واهمه و جهل و شیطنت خود مطرح می کند عبارتند از

۱ پرسش از کیفیت وجود او وقتی وجودی نامحدود و مبرای از حدود وجودی و کیفیت ها و چگونگی های عارض بر مخلوقات است، چگونه می توان درباره چگونگی او سخن گفت زیرا ما فقط به مخلوقات او آن هم بخش کوچکی از آنها علم داریم و از چگونگی نسبتی وجودشان آگاهیم در این که بخواهیم به چگونگی او پی ببریم چاره نداریم جز این که او را به مخلوقاتش تشبیه کنیم در حالی که او از کیفیات، تحولات و عوارضی که شامل حال موجودات و مخلوقات می شود پاک و مبرا است و هیچ یک از قبود و حدود وجودی مخلوقات در ذات مقدس او را ندارد اصرار به درک چگونگی وجود مطلق، اصرار به محدود کردن او و احاطه بر وجود بی نهایت و تشبیه او به وجودهای محدود و ضعیف است

۲ پرسش از چرایی هستی مطلق پرسش از چرایی او و این که وجود او چیست ناشی از جهل بی پایان اوست؛ زیرا وجودی که نامحدود و مطلق است وجودش ذاتی است و معلول کسی نیست تا علت و سببی برای وجودش در میان باشد بنابراین چنین پرسشی به معنای معلول قرار دادن او و علت قرار دادن برای اوست

۳ پرسش از زمان وجود او این که کسی سوال کند که او از چه زمانی وجود داشته است نیز ناشی از عدم اعتقاد و یا عدم فهم این حقیقت است که او وجودی نامحدود و ازلی است داشتن زمان به این معناست که او محدود و معلول و مخلوق دیگری است در حالی که او خالق زمان و موجودات زمان مند است

۴ پرسش از این که او در چیست این پرسش نیز به این دلیل جاهلانه است که او را محدود و کوچک می کند و برای او مکان و ظرف فرض می نماید در حالی که او موجودی مطلق و نامحدود است و سوال از ظرفیت درباره او به این معناست که چیزی بالاتر و بزرگتر از وجود یعنی مکان و فضای وجود دارد که او را در برگرفته است او همان طوری که خالق زمان و موجودات زمان مند است خالق مکان و موجودات مکان مند نیز هست

۵ پرسش از این که او تا کی هست این پرسش نیز غلط است زیرا مساوی یا محدود کردن وجود نامحدود است و متناهی دانستن اوست با این که وجود مطلق و مطلق وجود در ذات خود قابل تناهی و محدودیت نیست و فرض تناهی برای وجود، فرضی غلط و تناقضی آشکار است زیرا همان طوری که قبلا گفتیم وجود فقط با یک چیز محدود می شود و آن هم عدم و نیستی است و عدم و نیستی نیز وجود ندارد تا محدود کننده وجود باشد

۶ پرسش از پایان مقصد خدا عقل سلیم حکم می کند فقط موجودی می تواند پایان و مقصد داشته باشد که نیازمند و محدود و مخلوق باشد تصور غایت و مقصد برای ذات بی پایان و ازلی و ابدی او تصویری غلط و متناقض با آن است لذا نمی توان برای ذات مقدس او غایتی را در نظر گرفت

تغیبه غایت دار کردن چیزی است و مغایه (از باب مفاعله) دلالت بر استمرار در غایت مند بودن است بدیهی است اگر غایت و مقصد را برای موجودی بپذیریم (تغیبه)، استمرار و سمت و سو را برای رسیدن به آن غایت پذیرفته ایم (مغایه) زیرا غایت عبارت از مقصد و طرفی مشخص که موجود غایت دار است

و مر حانه هك حراه و مر حراه هك و كه و مر و كه هك اله هك

و هر کس برای او پایانی قرار دهد (او را غایت دار متداوم کرده است، و هر کس او را غایت دار کند)، پس او را تجزیه (و تقسیم) کرده است و کسی که او را به اجزاء، قسمت کند، به تحقیق که او را توصیف کرده است و هر کس که او را توصیف کند به تحقیق از او منحرف شده (و به او طعن زده) است

پذیرش غایت همیشگی درباره خداوند که هستی ثابت و مطلق است و خارج از او چیزی نیست تا برای او غایت باشد، به معنای محدود کردن او و نیاز داشتن اوست محدودیت نیز خود حاکی از قابل قسمت بودن و تجزیه پذیر بودن است که در این صورت وقتی چیزی محدود و دارای اجزا شد قابل احاطه و توصیف خواهد شد چنین چیزی که قابل تعریف و توصیف باشد و در محدوده فکر و عقل قرار بگیرد، کوچک و وابسته است و دیگر نمی توان به او مطلق و نامحدود گفت

اگر کسی چنین پنداری درباره خداوند داشته باشد به طور یقین از اعتقاد و معرفت به او منحرف شده است و به کفر و بی ادبی رسیده است

لا سمر الله سمر الملو و كما لا سدد سدد المهدود

خداوند با دگرگونی مخلوقات، تغییری نمی کند همان طور که با محدود شدن آنها محدود نمی شود

خداوند خالق موجودات و حاکم بر آنهاست همه قوانین حاکم بر مخلوقات را او قرار داده است تعیین حدود وجودی، تجهیز هر موجود به جهاز وجودی مخصوص، هدایت موجود به سوی کمال مناسب با آن و نیز تعیین قوانین حاکم بر موجودات، همه از سوی پروردگار قادر و حکیم است بنابراین او خود هرگز محکوم این قوانین نیست بلکه واضع و حاکم بر آنهاست لذا هیچ یک از خصوصیات موجودات از قبیل تغییر و محدودیت که حاکی از مخلوق بودن آنهاست، شامل خداوند نمی شود، او منزله از هر گونه تغییرپذیری و محدودیت است

ا ح د لا با و با عدد؛ ظاهر لا با و با الماسره؛ میر لا با سهلا دوه؛ باطر لا با مرانله؛ باطر لا با سهله؛ فریب لا با مدانه؛ باطر لا بسم

یکتاست نه به معنای عدد؛ ظاهر است نه به معنای ظاهری؛ جلوه می کند نه به این معنا که بشود در پی دیدنش بود؛ باطل است نه به معنای جدا شدن (از نقطه معین)؛ جداست نه به معنای مسافت داشتن؛ نزدیک است نه به معنای نزدیکی ظاهری (و محسوس) و لطیف است نه به معنای جسمی آن

خدا یکتا و بی نهایت است وقتی وجودی بی نهایت شد یعنی وجود دیگری در مقابلش نیست یگانگی او به نحو وجود نامحدود به گونه ای است که جای برای وجود دومی نخواهد گذاشت پس واحد بودن او از سنخ عدد بودن یعنی یک در برابر دو و سه و... نیست به عبارت دیگر وجود بی نهایتی که دومی برای او نیست داخل در باب اعداد نمی شود

ظاهر است اما نه به معنای محسوس و ملموس و نه به معنای صورت خارجی انبساطی که در ظاهر اجسام دیده می شود ظهور حق تعالی همان جلوه های گوناگون از تجلیات بی پایان اوست که ما در عوالم مادی و غیر مادی می بینیم امام رضا (علیه السلام) در فرمایش دیگری درباره ظاهر بودن حق تعالی چنین می فرماید ظاهر بودن او... به سبب قهر و پیرگی و قدرت او بر اشیاء است... و معنای دیگر ظاهر بودن این است که او برای هر کسی که طالبش باشد، آشکار است و معنای دیگر این که چیزی بر او پوشیده نیست پس، کدام آشکار است که آشکارتر و پیداتر از خداوند تبارک و تعالی باشد چرا که تو هر جا روکنی ساخته و صنع او را می بینی و در خود تو نیز به اندازه کافی آثارش وجود دارد (۳۱)

جلوه گر است نه به آن معنی که پس از مخفی بودن با چشم دیده شود بلکه او با تمام اسماء و صفاتش در مراتب و عوالم گوناگون به تناسب هر عالمی به تناسب ظرفیت هر موجودی تجلی می کند

او باطن است و باطن بودن او به معنای نامحسوس بودن و مخفی بودن او در درون موجودات نیست بلکه از آن جهت که هر موجودی تجلی محدودی از صفات بی پایان اوست و قادر به معرفی کامل علم، قدرت، حکمت، اراده و سایر اسماء و صفاتش آشکار نمی شود امیر المؤمنین (علیه السلام) در این باره می فرماید با شگفتی های تدبیر و آفرینش خود برای بینایان آشکار است و به سبب شکوه عزتش از فکر توهم کنندگان پنهان است (۳۲)

و امام رضا (علیه السلام) درباره باطن بودن خداوند تبارک و تعالی چنین می فرماید علم و نگهداری و تدبیر او به درون اشیاء نیز نفوذ دارد(۳۳)

او از ظهوراتش جداست اما این جدایی به معنای فاصله و جدایی زمانی، مکانی، ظاهری و باطنی نیست زیرا او وجود بی نهایت است و جدای به این معانی، محدود کردن اوست جدایی او از مخلوقاتش همان طور که حضرت در فقره هشتم همین خطبه فرمود، از نظر انیت و نحوه هستی او نسبت به مخلوقات است

او وجودی نامحدود، ازلی، ابدی و قائم به خود است در حالی که مخلوقات محدود، فقیر، وابسته و قائم به او هستند

او نزدیک است و نزدیکی او با کوچکی و پابینی همراه نیست بلکه بدین معناست که اسماء و صفات او از قبیل علم، اراده، قدرت و... همه وجود اشیاء و ارکان هر چیزی را پر کرده است چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای کمیل به درگاه خداوند چنین عرض می کنند و باسمائک التی ملات ارکان کل شیء، به اسماء تو که ارکان هر چیزی را پر کرده اند پس او با اسماء و صفاتش با هر چیز و در هر چیز حضور دارد

او لطیف است نه به معنای لطافت جسمی، بلکه همان طور که حضرت رضا (علیه السلام) در جایی دیگر غیر از این خطبه فرمود لطیف بودن خدا به معنای کمی و باریکی و خردی نیست بلکه به معنای نفوذ (اسماء و صفات او) در اشیاء و غیر قابل درک بودن است (۳۴)

و در فرمایش دیگری چنین فرمود گفتم لطیف است؛ زیرا هم خلق لطیف (و بسیار کوچک) دارد و هم به چیزهای لطیف (و ریز) آگاهی دارد آیا اثر منع او را در گیاهان لطیف و غیر لطیف و نیز در آفرینش بدن ریز حیواناتی مثل کک و پشه و کوچکتر از آن دو نمی بینی که تقریباً چشم ها آن را نمی بینند و به خاطره ریز بودنشان نر از ماده و نوزادشان از پیرشان تشخیص داده نمی شود پس، چون کوچکی این چیزهای ریز را دیدیم دانستیم که خالق این مخلوقات لطیف است (۳۵)

هو حوڪ لا سڪ عدو ؛ طر لا ناكطراد ؛ معد لا يور فكره ؛
مكر لا يوركه ؛ مراد لا يهامه ؛ سا لا يمهه ؛ مكدك لا يمسسه ؛ سمع
لا ناله ؛ بكر لا ناكاه

خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام

موجود است اما نه در پی عدم؛ کننده است نه به اجبار؛ تقدیر کننده است اما نه با تلاش اندیشه؛ تدبیر کننده است اما نه به حرکت؛ اراده کننده است اما نه به همت ورزی؛ خواستار است اما نه به نیت؛ درک کننده است اما نه به وسایل جستجو؛ شنونده است نه با ابزار و بیناست نه با اسباب

انیت وجود خداوند تبارک و تعالی از آن جهت که وجودی نامحدود و قائم به ذات است، هیچ گونه سابقه عدم ندارد زیرا اگر سابقه نیستی داشت و بعد به وجود می آمد محدود و مخلوق بود

او فاعلی است که، کارهایش از روی ناچار و اضطرار نیست، چیزی وجود ندارد که او را مجبور به کاری کند، او چون وجودی بی نهایت است قدرتش نیز بی پایان است و هرگز چیزی قدرت و اختیار او را محدود و تهدید نمی کند لذا نه عامل خارجی و نه ضعف داخلی، نمی توانند او را به اضطرار و ضعف بکشاند

تمام مخلوقات خداوند تبارک و تعالی مشمول تقدیر و اندازه گیری هستند تا جایی که در قرآن کریم چنین می فرماید

کل شیء عنده بمقدار (۳۶)؛ هر چیزی در نزد او اندازه دارد

قد جعل الله لكل شیء قدرا (۳۷)؛ به تحقیق که خداوند برای هر چیز اندازه ای داده است

همه مخلوقات او دارای ساختار وجودی معین و هندسه ای وجودی خاص خودشان هستند ولی این تقدیرات هیچ کدام با نیروی فکر و زحمت اندیشه انجام نشده است خداوند جهل و ضعفی ندارد تا فکرکردن آن را برطرف کند او همان طور که فرمود بدیع السماوات و الارض (۳۸)؛ پدید آورنده آسمان ها و زمین است یعنی بدون نقشه قبلی و بدون سابقه علمی، آسمان و زمین و مخلوقات بی شمار آن را خلق کرده است

علم و قدرت او از اسما ذاتی او هستند و ذاتش نامحدود و بی نهایت است با علم و قدرت نامحدود نیازی به فکرکردن و چیدن مجهولات برای رسیدن به معلومات ندارد

او تدبیر کننده همه مخلوقات است تمام مخلوقات همان طور که تحت تقدیر او هستند؛ تأمین و تدبیر آنها به سوی غایاتشان نیز به دست اوست اما این تدبیر با حرکت و فعالیت نیست زیرا او علم و قدرت مطلق است و نیازی به انجام حرکات و فعالیت های گوناگون برای اداره مخلوقاتش ندارد

اراده کردن در ما مشروط به مقدماتی از قبیل تصور خوب و بد بودن چیزی یا مفید و مضر بودن چیزی است که بعد از تصور و ارزیابی کردن به آن چیز تمایل پیدا می کنیم پس از تمایل توانایی خود را می سنجیم که آیا می توانیم به آن چیز برسیم یا نه و پس از آن که به این نتیجه رسیدیم که می توانیم به آن چیز برسیم قصد و اراده آن را می کنیم و برای رسیدن به آن وارد عمل می شویم

اما خداوند از آنجا که علم و قدرت و حیات بی پایان است به هیچ یک از این مقدمات نیازمند نیست اراده او از روی نیاز و ضعف نیست و به هیچ یک از مقدمات اراده که در ماست نیازی ندارد اراده او ظهور همان علم و قدرت و حیات اوست بین اراده او و تحقق اراده اش هیچ فاصله ای وجود ندارد همان طور که قرآن کریم می فرماید انما أمره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون (۳۹)؛ کار او چنین است که وقتی چیزی را اراده کند همین که به او بگوید که باشد، وجود می یابد بنابراین اراده کردن او مانند ما به استمرار در قصد (همام) نیست زیرا بین اراده او و تحقق اراده اش فاصله ای وجود ندارد

حق تعالی مدرک است یعنی ذات و حقایق امور و اشیاء را می شناسد اما ادراک او مانند ادراک ما به وسیله حواس و قوای ظاهری و باطنی نیست بلکه او علم مطلق و نور نامحدود است لا یخفی علیه شیء فی الارض و السماء (۴۰)؛ هیچ چیز از او در زمین و آسمان مخفی نیست

لا یدرک البصیر و هو یدرک البصیر (۴۱)؛ چشمها او را درک نمی کنند و اوست که چشمها را ادراک می کند

حق و تعالی شنونده است اما شنیدن او به وسیله آلت نیست زیرا او نور مطلق و مجرد است که جزء و آلت ندارد و نیازی به آلت و ابزار ندارد او چون علم مطلق است و محیط بر همه چیز است نیازی به آلت برای شنیدن ندارد

او بصیر است و بصیر بودن او مانند سمیع بودنش به کمک آلت نیست بلکه علم مطلق و احاطه مطلق او به همه چیز است ذات او عین شنوایی و بینایی است

لا یبصر الاوطان و لا یسمعه الا ما کفر و لا یناخذها الا ساد و
یکده الکتاب و لا یعدده الا کدوام

زمان ها همراهی او نمی کنند و جاها او را در بر نمی گیرند و چرت ها او را در نمی گیرند و صفت ها او را محدود نمی سازند و ابزارها او را مقید نمی کنند

خداوند همانند ما و سایر اشیاء مادی قرین زمان و اوقات نمی شود او فوق زمان و مکان و آفریننده زمان و مکان است او نور بی نهایت و ازلی و ابدی است که همراه وقت و زمان که مخصوص امور مادی است نمی شود این امور مادی است که لحظه و حال و گذشته و آینده دارد نفس انسانی نیز هر چند که مجرد است اما از آن جهت که تعلق به بدن مادی دارد و در عالم ماده حضور دارد؛ گذران زمان دارد و در حصار زمان و حال و گذشته و آینده قرار می گیرد

خداوند تبارک و تعالی محدود به هیچ مکانی نمی شود زیرا همان طور که از اسم مکان فهمیده می شود، مکان، ویژه امور محدود است که به وسیله آن احاطه می شوند در حالی که حق تعالی وجود نامتناهی و نامحدود است و محال است که چیزی او را احاطه کند

خداوند چون وجود نامحدود و قدرت نامحدود است، ذات او عین قدرت و عین حیات است ضعیف و سستی شامل حال موجودی می شود که وجودش و درونش از خودش نیست و محدود و محتاج توان گیری از غیر خود است و با فعالیت توانش تحلیل رفته و دچار ضعف می شود

قبلا در این باره توضیح دادیم که توصیف نوعی محدود کردن است وصف اگر عین ذات و عین وجود نباشد از محدودیت موصوف حکایت می کند خداوند که ذات نامحدود است با هیچ صفتی محدود نمی گردد

استفاده از ادوات که وسایلی کمکی برای انجام کاری هستند، به موجودی اختصاص دارد که محدود و ضعیف است و مجبور است برای رسیدن به اهداف خود از آلات و ابزار کمک بگیرد و حق تعالی که وجود نامحدود و قدرت نامحدود است، نیازی به این چیزها ندارد و مقید به این امور نیست او غنی بالذات است

سورة الافات و الكرم و حوكة و الاسكادله

بودش بر زمان ها و وجودش بر عدم و ازلیتش بر آغاز پیشی گرفته است

وقت، زمان، وجود پس از معدوم بودن و نیز آغاز داشتن، همه از خصوصیات موجودات محدود و مخلوقات است خداوند تبارک و تعالی که وجود نامحدود و ازلی و ابدی است مشمول و محدود به این گونه امور نیست بنابراین هستی او بر همه زمان ها سبقت دارد و وجودش بر نیستی و عدمی که ویژه مخلوقات است، پیشی گرفته و ازلیت او یعنی آغاز نداشتنی که ناشی از وجود نامحدود اوست، بر آغاز داشتن همه موجودات سبقت گرفته است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به برافروختن احساس ها، شناخته می شود که وی را احساسی نیست و به آشکار ساختن جوهرها فهمیده می شود که او را جوهری نیست و به تضاد افکندن بین چیزها دانسته می شود که وی را ضدی نیست و به هم جوار ساختن بین کارها دانسته می شود که او را قرینی نیست

مشاعر یعنی آلات و ابزار درک و شعور، که خداوند آنها را به مخلوقات خود از آن جهت که مادی و محدود هستند، عطا کرده است تا به وسیله آنها بتواند نیاز خود به درک اشیاء اطراف را برطرف کنند همین تجهیز مخلوقات به آلات شعور می فهماند که خود نیازمند به آلتی برای ادراک و علم نیست زیرا همان طور که قبلا گفته شد، وجود نامحدود و علم نامحدود، او را از نیاز به آلات و ابزار منزله و بی نیاز کرده است

خداوند تبارک و تعالی برای هر یک از مخلوقات خود جوهر و طبیعتی قرار داده که به وسیله آن شناخته می شود به وسیله همان جوهر و طبع و نیز عوارض و خصوصیات آن، از سایر مخلوقات جدا و ممتاز می شوند داشتن چنین طبع و خصوصیتی ویژه مخلوقات محدود و مرکب است این گونه آفریدن چنین موجوداتی نشانه آن است که خالق آنها خود از داشتن جوهر و طبیعت مخصوص و محدود مبرا است

خداوند خود خالق تضادهای بین موجودات است پس، فوق آنهاست و همان طور که در فقره بالا نیز گفته شد، جوهری ویژه و طبیعتی مخصوص ندارد که با سایر موجودات دچار تضاد و تعارض شود تضاد بین اشیاء نشانه محدودیت و ضعف و نیاز آنهاست و خداوند مبرا از همه این هاست

خداوند موجوداتی را طوری آفریده که نیازمند مقرنت و زوجیت و همراهی با سایر و مخلوقات و امور هستند و این به دلیل محدودیت و ضعف وجود آنهاست ولی ذات یکتای متناهی او، مبرا از داشتن قرین است

كَلِمَاتُ النُّورِ بِالكَلِمَةِ وَ الِیْلَهِ بِاللَّهِ وَ الِیْسُو بِاللَّیْلِ وَ الِیْکَرِکِ بِالِیْرُودِ مَوْلَا نِرِ مَسَاكِنَا مَعْرِی نِرِ مَسَاكِنَا

نور را با تاریکی، آشکاری را با ابهام، خشکی را با رطوبت و سردی را با حرارت متضاد قرار داد، بین مخالفان آنها متضاد قرار داده و بین نزدیکان آنها جدایی افکند

در این فقره حضرت با بیان انواع تضادها و کیفیت آنها ما را به یکی از شگفت انگیزترین مظاهر قدرت و حکمت الهی رهنمون می شود

اولین نمونه تضاد بین نور ظلمت است که در هر دو عالم مادی و معنوی وجود دارد

در عالم ماده خورشید را عامل روشنایی و نور قرار داد؛ که اشیاء به اندازه نزدیکی و دوری نسبت به آن از نور و تاریکی برخوردار می شوند و در عالم غیر مادی نیز او نور مطلق است و موجودات به اندازه قرب به او وسعه ی وجودی و میزان کمالاتشان به او نزدیک می شوند و به میزان دوری از او و محدودیت وجودیشان در ظلمت قرار می گیرد چنان که قرآن کریم می فرماید اللّٰه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الضلمات الی النور و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات (۴۲)؛ خداوند ولی کسانی که ایمان آوردند آنها را از تاریکی ها به سوی نور خارج می کند و کسانی که کفر ورزیدند اولیائشان طاغوت است آنها را از نور به سوی تاریکی ها خارج می کند

مؤمن به جهت ایمان و محبتش به خداوند، قرب به او دارد و حرکت او حرکت قربی است لذا دائماً از محدودیت و ظلمت به سوی نور و کمال مطلق در حرکت است و کافر به دلیل انکار او و محبوب بودنش از او، روز به روز از نور فطرت دورتر و به ظلمت کفر و جهل و محدودیت وجودی نزدیک تر می شود

نمونه دوم، تضاد آشکار بودن و پیدابودن با مبهم بودن و ناشناخته بودن اشیاء و امور است که مانند نور و ظلمت در مراتب مادی و غیر مادی عالم وجود جریان دارد

آشکار بودن و مبهم بودن در هر دو مرتبه مادی و غیر مادی تابع برخورداری از نور و ظلمت است نور و ظلمت، آشکاری و ابهام، منشأ خیرات و برکات کثیری در زندگی و رشد و تکامل موجودات است

نمونه سوم، تضاد خشکی و رطوبت در مخلوقات مادی است که آثار و خیرات و برکات آن بر هیچ کس پوشیده نیست بدون این دو صفت زندگی انسان در روی زمین ناممکن است

نمونه چهارم، تضاد سردی و گرمی اشیاست که این نیز مانند رطوبت و خشکی از ارکان زندگی زمینی و حیات موجودات روی زمین است

او خدایی است که بین امور و اشیایی که با هم تباین و تخالف و دوری دارند، الفت و نزدیکی ایجاد می کند و هم چنین امور و اشیایی که با هم قرابت و نزدیکی دارند را از هم جدا نموده و بین آنها فاصله ایجاد می نماید

این الفت و جدایی از کوچکترین ذرات عالم از قبیل اتم ها و ذرات کوچکتر از آن گرفته تا عظیم ترین کرات و موجودات عالم را در بر می گیرد همین الفت و جدایی ها بین موجودات و مخلوقات است که موجب ظهور بی نهایت جلوه های گوناگون در ساختار وجودی آنان و تجلی های غیر قابل شمارشی از زیبایی ها و تفاوت های حیات بخش گردیده است

داله يعرفها على معرفها و بالعرف على مولها كلك فوله حر و حر و مر كلسه حلفا دو حر لعلكم تدكروا

تا این که با جدا کردن آنها بر جدا کننده دلالت نماید و باتألیف (و پیوند) آن ها بر تألیف دهنده اللت نماید این همان فرمایش خدای تعالی است که از هر چیزی دو زوج آفریدیم شاید متذکر شوند

مخلوقات و امور جدا شده ما را به جدا کننده خود راهنمایی می کنند همان طور که مخلوقات و اموری که الفت یافته اند، الفت دهنده خود را نشان می دهند چرا که حاکی از قدرت و اراده جدا کننده و الفت دهنده خود هستند زیرا امور جدا از هم بر طبق اقتضای درونیشان میل نزدیکی و الفت ندارند و اموری که الفت و نزدیکی دارند، بر طبق اقتضای درونیشان میل جدایی و تفرقه ندارند پس این که امور متضاد با هم جمع شوند و الفت بگیرند و امور هم جنس و نزدیک از هم جدا شوند هر دو برخلاف طبیعت آنهاست بنابراین قدرتی مافوق بر اینها باید باشد تا این جریان طبیعی را بر هم زند بین متضادها الفت و بین هم جنس ها جدایی افکند یکی از نمونه های عالی و شگفت انگیز و حکیمانه این تدبیر الهی زوجیت بین همه اشیاست نر و ماده در حیوانات؛ قطب های مثبت و منفی در ذرات؛ وزن و مرد در انسان از مصادیق قانون کلی زوجیت در نظام خلقت است این همه مصادیق بی شمار از قانون زوجیت منبع عظیمی برای تفکر در خلقت و شناخت خالق و مدبر عالم است

۲۲ ففرق بها بین قبل و بعد لیعلم أن لا قبل له و لا بعد، شاهدہ بغرائزها أن لا غریزه لمغرزها (لمغرزها) داله بتفاوتها حجب بعضها عن بعض لیعلم أن لا حجاب بینہ و بینہا غیرہ

پس به وسیله این موجودات بین قبل و بعد را جدا ساخت تا دانسته شود که برای او، پیش از او و پس از او بی وجود ندارد و این موجودات با طبیعت و غریزه شان شهادت می دهند که غریزه دهنده به آن غریزه ای ندارد آن ها با تفاوت داشتن بین خودشان، نشان می دهند که ایجاد کننده تفاوت برای آن ها، خود این صفت را ندارد و با زمان مند بودنشان خبر می دهند که زمان مند کننده، آن ها خود زمان ندارد میان بعضی از آن ها و بعضی دیگر حائل قرار دارد تا معلوم شود که میان او و آنها حجابی غیر از او وجود ندارد

خداوند با همین مخلوقات و تفاوت های که در آنها قرار دارد، زمان و تفاوت های زمانی گوناگون از قبیل گذشته و حال و آینده را ایجاد کرد تا قدرت و غلبه خود را در محدود ساختن مخلوقاتش به حجاب و حصار زمانی نشان دهد و بندگانش در راه شناخت او بدانند که او فوق زمان و مکان است و ازلی و نامحدود می باشد

هم چنین با قرار دادن غریزه و طبیعت ثابت در ذات اشیا، برای ما معلوم کرد که خود از داشتن غریزه پاک و مبرا است

و با ایجاد تفاوت ها و ایجاد اختلاف در درجات کمالی هر موجود نسبت به سایر موجودات نشان داد که در هر یک از آنها ویژگی های وجود دارد که در دیگری فوت شده است و وجود ندارد به این حالت یعنی فوت شدن خصوصیتی در یک موجود نسبت به سایر موجودات تفاوت گویند خداوند با خلق موجودات متفاوت نشان می دهد که در ذات او نسبت به هیچ کمالی فوت و فقدان وجود ندارد

هم چنین خداوند با تعیین وقت برای هر موجودی این حقیقت را به ما می آموزد که او منزله از وقت و فوق زمان و حاکم بر آن است او به دلیل ذات نامحدودش و ازلیت و ابدیت ذاتی خود به هیچ وجه محدود به زمان و وقت نیست چرا که وقت و زمان از ویژگی های امور و مخلوقات محدود است

مجبوب بودن بعضی از موجودات نسبت به بعضی دیگر و وجود حریم و مانع در بین آنها یکی از آیات شگف انگیز و بزرگ خداوند است که از ارکان خلقت در عالم ماده می باشد حدود زمانی، مکانی، جسمانی و ... مانع از به هم ریختگی موجودات و مرزهای بین آنها و از بین رفتن آثار و خواص آنها می شود حجاب های غیر مادی هم آثار فراوانی دارد مثلا وجود حجاب و حریم، مانع از کشف اسرار انسان ها برای یکدیگر و شناخت درون هم می شود وجود این حجاب های مادی و غیر مادی در بین موجودات نشان می دهد خدایی که این حجاب ها را قرار داد خود حاکم بر حجاب و فوق آنهاست و بین او و مخلوقاتش هیچ حجابی وجود ندارد او نور مطلق و نامحدود است که هیچ چیز مانع حضور و احاطه اش بر مخلوقات نمی شود

له معنی الربوبه است لا مربوط و همه الاله است لا مالوه و معنی العالم و لا معلوم و معنی العالم و لا معلوم و نادر السمع و لا مسموع

معنای رب بودن از آن اوست هنگامی که تربیت شده ای وجود نداشت و حقیقت الهیت و معبود بودن برای اوست هنگامی که خدا پرستی نبود او عالم بود در حالی که معلومی وجود نداشت و خالق بود در حالی که مخلوقی وجود نداشت و برای او بود معنای شنیدن و هنوز شنیده شده ای نبود

ربوبیت یعنی تربیت و پرورش موجودات به سوی کمال ویژه شان

منشاء این صفت در ذات نامحدود الهی، با قدرت، علم، حیات، رحمت و اراده وجود دارد

و چون صفات خداوند عین ذات اوست لذا ذات ازلی و ابدی حق همیشه معنا و حقیقت ربوبیت را دارد چه مربوط و مخلوقی وجود داشته باشد، یا نداشته باشد

هم چنین است الهیت خدا اله یعنی معبودی که با عشق و شیفتگی عبادت می شود و الهیت مصدر جعلی از اله است و ژ کسی است که الهیت یعنی معبود و معشوق بودن خداوند بر قلب او حکومت می کند منشاء الهیت خداوند صفات و کمالات بی نهایت اوست که عین ذات او هستند و به طور ازلی و ابدی از آن اوست

آری ذات بی نهایت او با کمالات ازلی و ابدی و نامحدود اوست که انسان و سایر موجودات را شیفته و عاشق و عابد خود می کند این حقیقت یعنی الهیت همیشه در ذات او هست چه عابد و عاشقی وجود داشته باشد و چه نداشته باشد

عالم بودن خداوند تبارک و تعالی نیز چنین است علم که احاطه نور مطلق و نامحدود الهی است عین ذات اوست در مقابل این نور مطلق و نامحدود، محدودیت های زمان، مکان و حجاب غیب معنا ندارد پس او برای عالم بودن نیازی به معلوم ندارد حقیقت علم صفت ازلی و ابدی او و عین ذات اوست

هم چنین است خالق بودن خداوند که از علم، حیات، قدرت، اراده و رحمت بی پایان او نشأت می گیرد و این صفات عین ذات او و برای ازل و ابد است چه مخلوقی وجود داشته باشد و چه نداشته باشد حقیقت و ومعنای خالقیت به معنای یک صفت ذاتی و نه فعلی در وجود مقدس او ثابت است

سمیع بودن او نیز چنین است تاویل یعنی چیزی را اول و مقدم قرار دهیم تا چیز دیگر بر آن استوار و مترتب شود وقتی معنا و مقصود ظاهری به معنا و مقصود باطنی و اصلی بازگشت می کند به آن تاویل می گویند

وقتی می گوییم خداوند سمیع است ممکن است این تصور پیدا شود که باید مسموعی وجود داشته باشد و یا خداوند مثل ما انسان ها وسیله و ابزار شنیدن داشته باشد پس باید سمع را تاویل کرد و معنا و مقصود اصلی از آن را بیان داشت تا چنین توهماتی پیش نیاید

سمع، ادراک اصوات است و این خود شعبه ای از علم بی پایان خداوند و حیات نامحدود اوست پس معنی و مقصود اصلی از سمع و تاویل سمع همان علم و حیات نامحدود خداست همان طور که پیش تر گفته شد خداوند برای شنیدن نیاز به ابزار و وسیله ندارد و از طرفی چون سمیع بودن او به علم و حیات او باز می گردد برای اطلاق اسم سمیع بر او نیازی به مسموع نیست

لسر مد حیو اسبو معی اسم الیالی و لا تا حداه الرابا اسفاک
معی الادیه کف و لا سهه مک و لا کده هک و لا سهه لعل و لا
یوفه معی و لا سمله حر و لا یفاده مع

این طور نیست که از زمانی که خلق کرده است، سزاوار معنی خالقیت باشد و با به وجود آوردن موجودات، معنی به وجود آورنده را کسب کرده باشد چگونه چنین باشد در حالی که مذ از زمانی که او را غایت نمی کند و قد به زودی او را نزدیک نمی سازد و لعل شاید او را نمی پوشاند و متی کی او را زمان مند نمی کند و حین از زمانی او را مشمول به زمان خود نمی کند و مع با او را قرین نمی سازد

همان طور که در مورد خالقیت و ربوبیت عالم بودن و سمیع بودن حضرت حق گفته شد اطلاق هیچ یک از اسم ها بر ذات نامحدود و کمال مطلق او، نیازی به مخلوق و مربوب و معلوم و مسموع ندارد در اینجا نیز حضرت تأکید می کند که شایستگی اسم خالق بر خداوند از زمانی که خلق کرده، نبوده است بلکه حقیقت و معنای خالقیت همیشه با او است

هم چنین اطلاق لفظ باری نیازمند به خلقت خارجی اشیاء نیست

خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام

توضیح این که بارئیت خداوند پس از مرتبه خالقیت است خلق یعنی تعیین کیفیت و ساختار ویژه برای اشیاء با اندازه و تقدیر مشخص و بارئیت اسمی است که پس از خلق و ایجاد اشیاء در خارج بر خداوند اطلاق می شود لذا حضرت کلمه احداث را در مورد بارئیت به کار می برند

این صفت نیز مانند صفات دیگر است که منشأ و مبدأ آن در ذات حق تعالی وجود دارد و فعل و احداث خارجی، شرط تحقق و وجود این صفت مانند صفات گفته شده نیست

حضرت در ادامه فرمایشات خویش می فرمایند چگونه چنین باشد (به وجود خارجی اشیاء نیاز باشد) در حالی که لفظ مذ به معنای از زمانی که وجود او را زمان مند و توقیت نمی کند

توضیح این که لفظ مذ هر گاه در جمله ای وارد شود، حکم جمله را به زمان خاصی محدود می کند به عبارت دیگر آغاز زمانی در گذشته را می رساند مثلاً ما عصی مذ تاب؛ از زمانی که توبه کرد گناه نکرد

اما این لفظ وقتی در مورد فعل خداوند به کار می رود با توجه به این که صفات او مانند ذاتش ازلی و ابدی است به هیچ وجه او و صفاتش را زمان دار نمی کند پس وقتی می گوییم مذ خلق اللّٰه؛ از وقتی خدا خلق کرد به این معنا نیست که قبل از خلق صفت خالقیت را نداشته و غایت بوده است به طور کلی هر یک از الفاظی که معنای محدودیت را به هر شکلی دارد، وقتی در مورد حق تعالی بکار رود او را محدود نمی کند

همچنین لفظ قد که برای نزدیک کردن زمان گذشته به حال و وقوع امری در زمان نزدیک به کار می رود فعل خداوند را مقید و محدود به حال نمی سازد

لفظ لعل نیز برای امیدواری و آرزو بکار می رود یعنی گویند از چیزی محروم باشد و امیدوار است که آن را بدست آورد و نمی تواند چه موقع به آرزویش می رسد در واقع زمان رسیدن به آرزویش برای او پوشیده و محبوب است اما وقتی این لفظ در مورد خداوند به کار رود او را به انتظار و بلا تکلیفی وادار نمی کند و این معنی را نمی دهد که امر بر او نیز پوشیده و محبوب باشد

همچنین لفظ متی که برای سؤال از زمان کاری و یا شرط زمانی برای کاری بکار می رود، فعل خداوند را زمان دار و او را محدود به وقت خاصی نمی کند

لفظ حین نیز که به معنای وقتی که می باشد، خداوند را محدود به زمان خاصی نمی کند مثلاً بگوئیم اللّٰه رزاق حین خلق الخلق؛ خدا از وقتی که خلق را آفرید رزاق است پس به این معنا نیست که قبل از خلق مخلوقات رزاق نبوده است زیرا رزاق بودن خداوند مانند سایر صفات او مشروط و منوط به وجود مخلوقات نیست

لفظ مع نیز که به معنای با می باشد و قرین بودن و همراهی را می رساند در مورد خداوند به معنای همراهی و قرین بودن ظاهری بکار نمی رود مثلا وقتی می گوییم علی با حسین به کتابخانه رفت؛ یعنی این دو در کنار هم و به همراه هم بودند ولی وقتی می گوییم خداوند با مظلومان و مؤمنان است به این معنا نیست که یکی از آنان است و همراهی مادی ظاهری دارد

پس هیچ یک از صفات ذاتی خداوند مقید و محدود به زمان یا مکان یا قید دیگری نمی شوند زیرا ذات حق تعالی نامحدود و مطلق است

اما یک الاء و اما همها و سر الاله ال بکارها و ف الاسا و ح همها مسها م الممه و حمها م الاله و حسها و لا اللمه

آلات فقط خود را محدود می سازند و هر آلتی به نظیر خود دلالت می کند و عمل کردن آنها در اشیاء نمودار می شود (اطلاق کلمه) مذ از کی مانع قدیم بودن آنها می شود و قد به زودی آلات را از ازلی بودن نگاه می دارد و لولا اگر چنان نبود آنها را از به کمال رسیدن دور می سازد

آلت ها و ابزار ساختار معین و محدودی دارند و همین ساختار معین با همه وجودش به محدود بودن شهادت می دهد این آلت چه آلت مادی باشد، چه از جنس حروف باشد مثل ادوات استفهام، همگی محدودیت و تقید دارند

هر آلتی نیز در هر کاری و مورد بکار رود، با آن کار یا مورد، سنخیت دارد و در حقیقت به محدودیت و تقید آن کار یا مورد، دلالت می کند هر آلتی گواهی می دهد برای چه کاری ساخته شده و در چه مورد بکار می رود بنابراین آثار و عمل کردن آلات در اشیایی ظاهر می شود که با آنها هم سنخ و مانند خود آنها محدود باشند

پس وقتی که در مورد خداوند ادوات لفظی به کار می رود، به دلیل نامحدود و مطلق بودن ذات پاک او، نباید چنین تصور شود که ذات و صفات نامحدود وی نیز، مشمول محدودیت های آلات خواهد شد اطلاق لفظ مذ که بر ابتدای زمانی دلالت می کند، وقتی درباره ی اشیاء بکار رود، آنها را محدود به زمان آغاز زمانی می کند و از قدمت و آغاز نداشتن، دور و جدا می کند به عبارت دیگر دلالت بر حدوث و زمان دار بودن اشیاء و امور می نماید

هم چنین لفظ مذ که برای نزدیک کردن زمان گذشته به حال بکار می رود و قطعیت فعل در زمان حال را می رساند، وقتی در مورد اشیاء بکار می رود آنها را به زمان حال محدود می کند و از ازلیت باز می دارد لفظ لولا به معنی اگر نه و اگر نبود در مواردی بکار می رود که در جریان و روند انجام کاری و یا تحقق هدفی مانعی به وجود

آید و از ادامه ای آن و کامل شدن آن جلوگیری کند پس وقتی در مورد اشیاء بکار می رود، یعنی آنها مانع از حصول کمالی و به نتیجه رسیدن آن و یا به پایان رسیدن عملی شده اند در واقع لولا در اشیاء حاکی از ضعف و محدودیت و وابستگی و فقر و نیاز آنها می کند

اعرفوا مدلول معرفتها و اساس طریقتها کاسها للوعور و لها احسب عر الروه و الاله باکم الا و هام و فها اسـ عـره و مها اسـطـ الدلـل و بها عرف الافراد

اشیاء از هم جدا شدند، پس به جدا کننده شان دلالت می کنند و از هم ممتاز شدند و آشکار، پس آشکار کننده خود را ظاهر می سازند آفریننده اشیاء به وسیله آنها بر عقل ها تجلی می کند، و به وسیله آنها از دیدن، محجوب می شود و به سوی آنها اوهام داوری می کنند و در همین اشیاء غیر خدا ثابت می شود و از همین اشیاء دلیل ساخته می شود و به وسیله همین اشیاء اقرار (و اعتراف) شناخته شده است

جدایی اشیاء و این که هر یک ساختاری مشخص و محدود با قوانین و شرایط وجودی خاص دارند و جنس و ماده هر یک مشخص است، دلالت می کند که کسی آنها را این گونه دقیق از یکدیگر جدا کرده است

و امتیاز هر کدام از یکدیگر، و قابل تشخیص بودن هر یک نسبت به دیگری، از کسی و ممتاز کننده ای پرده بر می دارد که اشیاء را به گونه ای خلق کرده است که هر کدام از آنها با ویژگی هایی که دارند از یکدیگر قابل تشخیص باشند

خداوند با این اشیاء بر بندگان خود تجلی کرده است و عقل های بندگان با همین اشیاء و خصوصیات آنهاست که با خالق اشیاء و مهندس این عالم پی می برند به عبارت دیگر صفات سلبی و ایجابی خداوند با موجودات گوناگون و ویژگی های آنها برای عقل ها روشن می شود

همین موجودات به وسیله محدودیت ها و ساختار ویژه شان مانع از ادراک کامل آن ذات نامحدود و مطلق می گردند زیرا هر چه از موجودات را می بینیم و می شناسیم تجلی های محدود و معینی از حق تعالی می باشند و تجلی های محدود، حجاب آن ذات نامحدود است

توجه به ظاهر اشیا و غفلت از ساختار معیرالعقول آنها نیز در بیشتر اوقات مانع از توجه به صانع و سازنده آنها و صفات گوناگون او می‌گردد نگاه عادی و حجاب عادت از بزرگترین حجاب‌ها در شناخت خداوند و اسماء و صفات نامحدود و پاکش می‌باشد

تحاکم یعنی قضاوت کردن انسان نگاه عادی و حجاب عادت را کنار بگذارد و عقل خود را حاکم کند با توجه به همین موجودات و دقت در ساختار ویژه و عجیب هر یک از آنها به خالق و صانع آنها پی می‌برد و به وجود خود خدایی حکم می‌کند که قدیر، علیم، بصیر و... می‌باشد ولی اگر عقل را کنار بگذارد و اوهام و خیالات خود را بر وجودش حاکم کند، همین موجودات به جای حکم و قضاوت صحیح درباره مبدأ و منشأ موجودات، انسان توهم زده را به خود همین موجودات و طبیعت دلالت می‌کنند تا جای که هر چه را می‌بیند و هر قانونی را کشف می‌کند، آن را به طبیعت و خود اشیا نسبت می‌دهد

خداوند تبارک و تعالی در سوره واقعه این گونه حجاب عادت و توهم را کنار می‌زند و ما را به تفکر عاقلانه و حکم و قضاوت عقلی راهنمایی می‌فرماید افرایتم ما تمنون، اتمم تخلقون (۴۴)؛ آیا نطفه ای را که در رحیم‌ها می‌ریزید، شما آن را خلق می‌کنید یا ما خالق آن هستیم

و نیز می‌فرماید افرایتم ما تحرثون، اتمم تزرعون (۴۵)؛ آیا آنچه را که می‌کارید، شما آن را می‌رویانیید یا ما رویاننده آن هستیم

حجاب عادت به امور مادی و ظاهری موجب می‌شود تا اوهام دور از عقل برای آن که منشأ و مبدأ این علم و حکمت و قدرت را تشخیص دهند، آنها را در همین موجودات مادی و ظاهری ببینند و قدرت، اراده، علم و حکمت را به غیر خداوند نسبت دهند بت پرستی‌های گوناگون در طول تاریخ بیانگر همین توهم زدگی‌ها و غلبه اوهام بر عقل هاست پس اثبات وهمی غیر خدا به عنوان مبدأ و منشأ این همه آثار، ناشی از عدم تعقل و تفکر صحیح می‌باشد

همین توهم زدگی و اسارت در قید حجاب عادت و محسوسات است که پایه استدلال افراد ظاهرگرا می‌شود تمام دلایل و توجیحات علمی این گونه افراد بر پایه همین موجودات محدود و اشیا موجود است این گونه افراد اگر راهی هم به خدا و معنویات پیدا کنند، باز هم روی قوانین و اصول محدود و محسوس حاکم بر اشیا، قضاوت و استدلال می‌کنند و اقرار و ایمان به امور ماورای طبیعی برای آنها بسیار سخت می‌باشد

هم چنین اقرار به ایمان و نیز اقرارهای دیگری که در جریان زندگی دنیایی به آن نیازمندیم از قبیل اقرار به اسلام که منشأ پاک شدن از کفر و جواز ازدواج با مسلمان و ارث بردن از مسلمان می‌شود و نیز اقرار و اعتراف در محاکم قضایی همه و همه به وسیله الفاظ و زبان و سایر اشیا و امور خارجی و بر پایه ظواهر صورت می‌گیرد و شناخته می‌شود

بِالْعَوْرِ سَمِعَ الْكَلِمَةَ وَاللَّهُ وَبِالْأَفْرَادِ كَمَلِ الْأَعْمَارِ بِهِ

به سبب عقل ها تصدیق به خداوند محکم (و استوار) می گردد و با اقرار، ایمان به او کامل می شود

به کارگیری عقل در تفکر و مطالعه موجودات عالم موجب تصدیق به خداوند می گردد پس ایمان و تصدیق به حق تعالی محصول عقل است ایمان باور قلبی و درونی به خداوند است و اقرار، اعتراف زبانی به ایمان است اقرار زبانی موجب تثبیت ایمان باطنی در وجود انسان می گردد

لَا كُنَاهُ إِلَّا سَكْمٌ مَعْرُوفٌ وَلَا مَعْرُوفٌ إِلَّا نَاحِلٌ وَلَا نَاحِلٌ مَعَ السَّهِّ وَلَا يَفِي مَعَ أَسْمَاءِ الْكَلِمَاتِ لِلْسَّهِّ

هیچ دیانتی، جز بعد از شناخت نیست و هیچ شناختی، جز بعد از اخلاص حاصل نمی شود و با تشبیه، اخلاصی وجود ندارد و با اثبات صفت برای خداوند ، نمی توان تشبیه را نفی کرد

دیانت یعنی گردن نهادن به دستورات و قوانین یک دین و رعایت مقررات آن است بدیهی است که تا شناخت صحیح و دقیقی از دین خدا وجود نداشته باشد تن دادن به دستورات آن و رعایت مطلوب و مؤثر قوانین آن امکان پذیر نیست معمولاً دیانت های که مبتنی بر شناخت صحیح و عمیق نیست و مبتنی بر تقلید و تعصب است، پایدار و کامل نیست هر چه شناخت انسان از خداوند و دین او بیشتر باشد، تدین و استقامت در رعایت قوانین دینی و پایداری در حفظ و دفاع از آن بیشتر خواهد بود

معرفت به معنای دقیق و عمیق آن نیز جز با اخلاص حاصل نمی شود اخلاص نیز یعنی پاک کردن فکر و دل از شناخت های غلط و شرک آمیز و نیز پاک کردن قلب و درون از آلودگی ها و توجهات غلط به اشیاء و اشخاص و امور است

برای پاک کردن اخلاص نیز باید یکی از مهمترین شناخت های غلط یعنی تشبیه را کنارگزارد تشبیه خداوند به مخلوقات و قائل شدن صفات مادی و سلبی و نیز خصوصیات جسمانی و محدود برای خداوند مانع از اخلاص می باشد اگر کسی بخواهد تشبیه را نفی کند، باید صفات و مخلوقات را که حاکی از نقص و محدودیت است برای خداوند اثبات نکند

**فَكَرَّمَهُ الْبَلَاءَ لَا يُوحِرُهُ حَالَهُ وَ كَرَّمَهُ الْمَكْرَهُ فَهُوَ مُسْتَعْفٍ كَانَهُ
لَا يَجْرِعُ عَلَيْهِ الْهَرَكَةُ وَلَا السُّكُورُ وَ كَرَّمَهُ يَجْرِعُ عَلَيْهِ مَا هُوَ
أَحْرَاهُ أَوْ يَسُودُ فَهُوَ مَا هُوَ أَسْدَاهُ**

پس هر چیزی که در مخلوق است، در خالق آن یافت نمی شود و هر چیزی که در مخلوق ممکن است در سازنده آن ممکن نیست حرکت و سکون بر او جاری نمی شود و چگونه بر او جاری می شود چیزی که خود او جاری ساخته است و یا به او برمی گردد چیزی که خود آغاز نموده است

هر چه از صفات نقص و سلبی از قبیل محدودیت، فقر، حدوث و ضعف که در مخلوقات دیده می شود، هیچ یک در خالق آنها نیست و هر چه که در مخلوقات و سایر خصوصیات از قبیل عوارض و مرگ و بیماری و تغییر و تبدیل و... ممکن است، در خالق آنها ممتنع و محال است

حرکت و سکون که از خصوصیات مخلوق و ناشی از محدودیت و نیاز آن است، بر خداوند جاری و عارض نمی شود

در اینجا حضرت به قاعده ای که بارها در شرح فقرات این خطبه ذکر شد، اشاره می فرماید و آن این است که آنچه را که خداوند خلق کرده است و حاکم بر آن است، مثل زمان و مکان، بر خدا جاری نمی شود

جریان حرکت اشیا، و بازگشت جریان حرکت به خداوند خود خالق آنها و محیط و حاکم بر آنهاست

**أَكْرَمَهُ الْبَعْدَ كَرَمِهِ وَ لَبَّاهُ كَرَمَهُ وَ لَا مَسَّ مَرَّ الْأَدْلُ مَسَاهُ وَ
لَا كَرَّ الْبَادِ مَسَّ عَرَّ الْمَرَّ**

چون در این صورت، ذات او متفاوت و تجزیه شده و ازلی معنا نمی شود پس معنایی جز آفریده برای آفریننده نمی ماند

اگر حرکت که نشانه فقر و محدودیت است بر خدا عارض شود، بدین معناست که در ذات او کمال و خصوصیتی فوت شده است و او برای رسیدن به آن کمال نیازمند حرکت و تلاش است حال او در اثر همین حرکت لحظه به لحظه تفاوت و تغییر پیدا می کند همین نیاز ذاتی مستلزم محدودیت و ترکیب است زیرا او در حرکت به دنبال جبران نقصی است که در وجودش دارد و در پی کمالی است که فاقد آن است تا آن را بدست آورد و جذب وجودش نماید پس در این صورت در ذات او تجزیه و ترکیب راه خواهد یافت

اگر تجزیه و ترکیب و محدودیت به وجود او راه پیدا کند، دیگر نمی توان خدا را ازلی دانست زیرا موجودی می تواند ازلی باشد که بی نهایت و غیر وابسته و بی نیاز باشد و حیات او و وجودش وابسته به غیر نباشد و خصوصیتی از قبیل حرکت، محدودیت، نیاز و ترکیب با ازلیت سازگاری ندارد

و وقتی خداوند تبارک و تعالی ازلی نبود، با وجود این همه نقص و محدودیت و نیاز، معنایی جز مخلوق نخواهد داشت

و لو حد له ودا ادا حد له امام و لو المر له الامام ادا
لومه العكار كف سبو الادر مر لا يصح مر الهد ام كف
يسع الاسا مر لا يصح مر الاسا ادا لافيه انه المصوح و
ليول كلالا سكا ما كار مكلو لا عله

و اگر برای او پستی (گذشته) تعریف شود، برایش جلو (و پیش) تعریف خواهد شد و اگر برای او تمامیت خواسته شود، لازم می آید که او ناقص باشد کسی که از حادث شدن امتناع ندارد چگونه شایسته ازلی بودن است و کسی که از ایجاد شدن امتناع ندارد، چگونه اشیا را ایجاد می کند که در این صورت نشانه مصنوع بودن در او به وجود می آید و خود دلالت کننده (به خالق و مانع) می شود پس از آن که دیگر موجودات بر او دلیل بودند

اگر خدا را ازلی ندانستیم و برایش آغاز قائل شدیم، پس حادث و مخلوق و محدود است و بنابراین از طرف آینده نیز محدود خواهد بود یعنی ابدی نخواهد بود در این صورت حرکت او برای رسیدن به کمال و تمامیت است یعنی کامل و تمام نیست و دارای نقصان می باشد

موجود ناقص و محدود و محتاج، حادث و مخلوق است پس نمی تواند ازلی باشد چنین موجودی که حادث و ایجاد شده است، نمی تواند خود ایجاد کننده و خالق اشیا باشد بنابراین او نشانه ها و علائم مصنوع را دارد

در این صورت او نیز مانند سایر مخلوقات و موجودات دلیلی بر وجود صانع و خالق خود است و دیگر مخلوقات و موجودات بر وجود او دلالت نمی کنند

لَسْرِفَ مَهَارَ الْعَوْرِ جَهْ و لَأَفِ الْمَسَالِهَ عَهْ حَوَامِدَ و لَأَفِ مَسَاهِ
لَهْ سَكَمَ و لَأَفِ سَائِهَ عَرَّ الْيَلْوِ كَمَ أَلَا نَامَسَاخَ الْأَوَّلِ أَرْسَ و مَا لَا
بَدَا لَهْ أَرْبَدَا لَا أَلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ كَدَدُ الْعَاكِلِ وَاللَّهُ
و كَلُوا كَلَالًا سَدَا و حَسْرُوا حَسْرَانَا مَسَا و كَلَّ اللَّهُ عَلَى مَهْمَدِ
كَلَّ و أَلَهُ الْكُسْرُ الْكَاهِرُ

نه در سخن بدون حقیقت حجتی است و نه در پرسش از آن جوابی وجود دارد و نه در معنای آن تعظیم (مناسبی برای خدا) وجود دارد و نه در کنار زدن او از (صفات) خلق تجاوزی (بر او) می شود مگر این که (قائم باشیم) وجود ازلی (او از ازلیت) منصرف شده است و آن که هیچ آغازی ندارد را آغازی داشته باشد الهی جز خدای علی عظیم نیست دروغ گفتند آنان که از خدا روی برگرداندند و بسیار گمراه شدند و زیان آشکاری دیدند و درود خداوند بر محمد و اهل بیت پاکش باد

در این فقره حضرت با توجه به نتایجی که در چند فقره قبل با فرض حرکت درباره خداوند گرفتیم و با توجه به محال بودن حرکت و نتایج پس از آن درباره حق تعالی می فرماید در گفتار محال یعنی گفتار ناصحیح، دلیلی برای اثبات وجود ندارد همان طور که ما دلیلی برای وجود حرکت و نتایج و آثار آن در خداوند نداریم

وقتی سخنی و فرضی محال و نادرست باشد پاسخی هم نخواهد داشت و در چنین سخنانی هیچ گونه تعظیم و احترامی که مناسب شأن پروردگار باشد، وجود ندارد پس اگر ما او را از خصوصیات و صفات مخلوقات از قبیل محدودیت و حرکت و نیاز و حدوث دور کردیم به ذات او ظلم و تجاوزی صورت نگرفته است

خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام

پس ما راهی نداریم جز این که او را به سبب امتناع ذاتش از انعطاف و انصراف از ازلیت، تسبیح و تقدیس کنیم و نیز او را از حدوث و ابتداء شدن دور نماییم که او را آغازی نیست

والحمد لله رب العالمین